



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد



۲۰۲۰/۰۶/۰۹



رفعت حسینی

سبز و نایاب

من درین نزدیکی ها
کاری خواهم کرد.

من درین نزدیکی ها
در سحرگاهی می افتم راه
و سکونتم رامی برم با خود و می بخشم آن را
به شبی در جایی دور.

من درین نزدیکی ها
به تماشای صدایی خواهم رفت
که همانند حقیقت
ژرف و سبزه است و نایاب
و رمز پرواز در آن پنهانست.

من درین نزدیکی ها
به نجات دل خودخواهم کوشید.

من درین نزدیکی ها
کودکی های خودم را خواهم پالید
و به همراهی آن دوره بی خدشه ز سرمای شکستن
لب جویی می نشینم و پاهایم را
میگذارم که حکایت کند از درد و از دشت و از دوری ره بآب.

من درین نزدیکی ها
پشت فکری می گردم

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاین به درنیت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

تا که اندوهم را
زدلم دور کند.

من درین نزدیکی ها
گل سرخی رابه رهایی می بخشم.

من درین نزدیکی ها
راستی را جستجو خواهم کرد
و به قدر خواهش دل
نام باران و فراوانی را
می نویسم روی هروقت مناسب.

من درین نزدیکی ها
مرگ یا آزادی ۱ را
باردیگر میخوانم.

من درین نزدیکی ها
میزبان خواهم شد
و غریو دریایی رامیهمان خواهم کرد
کز دلاور بودن ، حکایت بکند.

من درین نزدیکی ها
راه خواهم افتاد
و به همگامی بیخوابی هایم
ایمنی ها را ، جستجو خواهم کرد .

من درین نزدیکی ها
آشپانی و مکانی راخواهم پالید
که در آن شعر فراوان باشد
و صدای پروبال مرغ کم پیدای پاور کردن.

من درین نزدیکی ها
نامه بی را
به نشانی چکاوک هایی راهی خواهم کرد
که صدا شان از بیم تفنگ
سوی گم گشتن رخ کرده ست.

من درین نزدیکی ها
کوچه هایی رابه تماشا خواهم رفت
که در آن کودکی ام راه سپرده ست
و درختی راخواهم جست
که پریشیده ترین زیبایی ها را داشت
و به هنگام خزان
رهگذار کوچهء ما را نقاشی می کرد
و چه نقاشی بود.

من درین نزدیکی ها
روزهایی را منتظر خواهم بود
که بیایند واندوه مرانیز- اگر ممکن باشد - باخود ببرند.

من درین نزدیکی ها
از پریشانیها می خواهم
که به همراهی من
طاق زخمی شدهء نصرت را در پغمان ۲ به تماشا بروند
و سپس با آنها
تا حوالی منار استقلال کابل میآیم
- که به آزادی ، در دیاری ناپیدا پیوسته ست - .

من درین نزدیکی ها
بی خودی ها رارسوا خواهم کرد
وز کم بودن باران
وز خبرناشدن حس
وز دوری یقین بنمودن
وز یاغی گری بیهم دلها
وز تنهایی و از عشق به خاک و به درخت
وز تنهایی و از عشق به آب و به گیاه
وز تنهایی و از عشق به کاغذ و قلم
وز دل های ستمکش و بیچارگی بیمرز
داستان ها می پردازم .

من درین نزدیکی ها
از شنیدن و نگفتن
وز غربت و از هجرت ها
خواهم گفت
وز نجابت - که سفر کرده عزیزست -
وز خالی شدن میکده ها
وز جوانان هزاران ساله

وز مردانِ نازا
وز مُعبرِ ها، اما ، گُنگ
وز کمبودی دل باختگی
وز ارادی شدنِ یورش به انسان و به عهد
وز تفاخر به جنون
وز آقایی درد
وز یگانه شدن تلخی و بودن
وز شطرنج میانِ دل و غم
وز شقاوت که فراوان شده است
وز انواع شکنجه و ستم
وز همسانی مرد و نامرد.

من درین نزدیکی ها
کاری خواهم کرد.

من درین نزدیکی ها می فهمانم
که به دنبالِ لبی خنده
هزاران فرسخ را پیمودن
چی معنایی دارد؟
و تسلی را گم کردن
و تحمل بنمودن را در به در پالیدن
وز کنار پنجره
در گریبانها سرها را دیدن
و تمام لحظه ها را
خرخر مرغی بسمل دانستن.

من درین نزدیکی ها
دیدنت خواهم آمد
و تو آنکه در می یابی
که صدایم چقدر پیر شده ست
و دلم پیرتر از ماه و زمین .

من درین نزدیکی ها
پردهء خاکستر را
از سر و روی دلم برمی گیرم
گر بیایم گرمایی.

من درین نزدیکی ها
در خاطره یی ، امامیدانم،
به گوارایی یک قصه

از زمانهای بشارت برخوردارم
و از آن پس ناامیدی بسراغم میآید.

من درین نزدیکی ها
خانه همدردی خواهم رفت
و از او خواهم خواست
که به دیدار نبردی برویم
بین دلتنگی و روز
بین خوشنودی و آنچه میبینیم
بین نرمش و شکست
بین گل های پتونی و شبی یخبندان .

من درین نزدیکی ها
گلّه اندیشیدن رادر مزارع خیال
می برم بهر چرا
وز شک میپرسم
که چی وقت می رود جای دگر
وز آرامی خواهم پرسید
که چرا خانه ما
هیچ
نمی آید.

من درین نزدیکی ها
دلخوشی را تا پیدا بکنم
به سراغت می آیم.

من درین نزدیکی ها
تا زمان اینهمه تکرار نگردد در ذهنم
ضربه های ساعت دیواری را
متوقف میسازم .

من درین نزدیکی ها
نانجیبی ها را دیگر، اینهمه ساده نخواهم بخشید
من سزاور نیم بین دو کوه دو شکست
گرد ناچیزی کردم
من سزاور نیم که سبب مرگم
نام دیگر جز نام خودم باشد
و سزاور نیم عشق خودم را بکشم .

من درین نزدیکی ها
غلظتِ تیرگی شب ها را
با توان سنجی دلگیرترین حوصله ها
خواهم اندازه گرفت
وز کبوترها خواهم پرسید
که نشستن ، خامش
بر مسند نظاره گری
ز چی رو غیر انسانی ست.

من درین نزدیکی ها
شب و روزم را میگویم
که مؤقر و دقیق
به پیمان و به داد ، بیندیشند.

من درین نزدیکی ها
به خودم خواهم گفت
که به فکر رویش باغی از درختان حقیقی باشد
و به معنی تلاش و یورش
بار دیگر بنشیند و اندیشه کند
و نگهدارِ آواز
و آبادی
باشد
وز آوارگی و یا س بفهمد که بودن
معنی خوب و بلندی دارد
که به آن خو باید کرد
و کلامی را دریابیم
که رهایی را توجیه کند
و به دنبال محبت
بایستی
رفت.

من درین نزدیکی هامی خواهم
خصلت سنبله ها را ، در گردِ گندم ، هنگام درو
به تمامیت ، دریابم
و بدانم که چرا بید نه باری دارد
و فقط سایهء دلبندهش را
تشنگان میطلبند ؟
و بدانم که چرا قمری و سرو
همدگر را اینقدر می فهمند ؟
و بدانم ز خیال چشمی
دل سیه مست چرا می گردد ؟

من درین نزدیکی ها
در تمام سرزمینم ،کشور ویرانی ،میگردم
تا که پیدا بنمایم
قبر آرامش را .

من درین نزدیکی ها
کاری خواهم کرد
که بیارزد به تفکر
و بیارزد که بدانیم کجاها ، باید
پی بگیریم نوای بدعت ها را
و سکوتی بنماییم به همراهی بارانی
پر سرگور
آزادی.

برلین
دو هزار و هژده ترسایی

.....
۱- آزادی یا مرگ، رُمانی میباشد از نیکوس کازانتزاکیس

۲- پغمان دهکده بی است در نزدیکی کابل